



آلمان در روابط بین‌الملل، اهداف، ابزارها، چشم‌اندازها

بنیاد فردریش ابرت فوریه سال ۲۰۰۸ مقاله‌ای با عنوان «قطب‌نمای ۲۰۲۰؛ آلمان در روابط بین‌الملل؛ اهداف ابزارها، چشم‌اندازها» (، ، ۲۰۲۰) به قلم یوخن اشتاین‌هیلبر منتشر کرد. هدف این بنیاد از انتشار این مقاله، برانگیختن بحث و گفت‌وگو پیرامون استراتژی‌های سیاست خارجی و بسط و گسترش سناریوهایی است که ممکن است به ترسیم خطوط کلی و محتمل سیاست خارجی آلمان و عوامل تعیین‌کننده آن در ۱۵ سال آینده یاری رساند، بوده است. در این مقاله به مطالعه عوامل موثر بر طرح‌ریزی سیاست‌گذاری، ارزش‌هایی که سیاست خارجی بر آن‌ها استوار است و هم بر منافع مادی که به طرز انتزاعی طرح‌ریزی شده فشار وارد می‌کنند، پرداخته است و به سه سناریو محتمل در ۲۰۲۰ اشاره می‌کند. بازخوانی این مقاله با توجه به اینکه هم‌اکنون یک سال تا زمان پیش‌بینی این مقاله باقیمانده مانده، می‌تواند جالب توجه باشد. ۴۷

در چکیده این مقاله آمده است:

هم‌جای طلبی‌ها و هم‌چالش‌های سیاست خارجی آلمان افزایش یافته است. با روند فزاینده درهم تنیده‌شدن مسائل سیاست داخلی و خارجی و مطرح‌شدن مسأله گستره و توانایی سیاست در حل معضلات، اگر افزایش مسأله‌آفرین همگرایی اروپایی، تعهدات مناقشه‌برانگیز و تا حدودی خطرناک خارجی و محدودیت‌های مالی رو به افزایش را کنار بگذاریم، سیاست خارجی این روزها به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر و فزاینده مجبور به توجیه اقدامات خود برای افکار عمومی است. سیاست خارجی مدرن و عملی تا حدی متناقض باقی می‌ماند. بنابراین، به جای نظریه‌پردازی واهی، آنچه به نظر لازم می‌رسد، شفافیت بیشتر در حوزه‌های مختلف سیاست خارجی و هدایت تصمیم‌گیری‌های سیاسی از طریق تعیین مسیر استراتژی‌ها و گزینه‌ها است. کشمکش پیرامون اهداف عملی، نیاز به اتخاذ تصمیمات مقطعی، منابع محدود و همگرایی در درون نهادهای بین‌المللی از جمله عوامل مهمی هستند که هم بر طرح‌ریزی سیاست‌گذاری و بر ارزش‌هایی که سیاست خارجی بر آن‌ها استوار است تأثیر می‌گذارند، و هم بر منافع مادی که به طرز انتزاعی طرح‌ریزی شده، فشار وارد می‌کنند.

درحالی‌که تصمیمات سیاست خارجی تا حد زیادی بر افکار عمومی تقدم دارند، در آینده خواست و اراده عمومی به‌عنوان یکی از شرکای تصمیم‌گیری سیاست خارجی نگرین‌سته خواهد شد و تحلیل‌های سیاسی، مناظرات سیاسی و کنش‌های سیاسی بیش از پیش با هم همپوشانی خواهند داشت. هدف پروژه قطب‌نمای ۲۰۲۰ بنیاد فردریش ابرت، برانگیختن بحث و گفت‌وگو پیرامون استراتژی‌های سیاست خارجی و بسط و گسترش سناریوهایی است که ممکن است به ترسیم خطوط کلی و محتمل سیاست خارجی آلمان و عوامل تعیین‌کننده آن در ۱۵ سال آینده یاری رساند. خطوطی که سیاست خارجی محافظه‌کار، لیبرال و سوسیال دموکرات را جدا می‌کند، اساساً به‌واسطه مسائل مربوط به عدالت اجتماعی و مشارکت

جهانی، نقش دولت و تلاش‌ها برای قرار دادن روابط بین‌الملل بر ستون‌های استوار حقوقی (قضایی کردن) تعریف می‌شوند.

فهرست چالش‌هایی که بیش از این نمی‌توان بدون ارجاع به زمینه‌های جهانی بدان پرداخت، در حال افزایش است. از دیدگاه ما، هشت موضوع وجود دارند که گفتمان سیاست بین‌الملل در میان‌مدت را تعریف می‌کنند. این موضوعات عبارتند از: اقتصاد جهانی، تحولات جمعیتی و مهاجرتی، پیشرفت‌های فناوری، بازکشف محیط زیست و سیاست اقلیمی، مدیریت و حفاظت منابع، توسعه انسانی، مناقشه و امنیت و مواردی که با حکومت و دولت گره خورده است. هیچ کدام از این موضوعات را نمی‌توان به‌طور منفرد و مجزا در نظر گرفت، مدیریت مؤثر و مناسب این چالش‌ها مستلزم شناخت روابط متقابل و چندوجهی آن‌ها است. نابرابری‌های اجتماعی نه‌تنها بین کشورها و مناطق که همچنین در درون خود جوامع، رشد و گسترش یافته، در نتیجه، شاهد شکل‌گیری طبقه‌ای فقیر از کشورها هستیم.

توماس فریدمن در کتاب جهان مسطح است این مفهوم را به شهرهای شانگهای، ژوهانسبورگ، سائوپائولو و بنگلور تسری می‌دهد و مارک دیویس هم تعبیر سیاره حلبی‌آبادها را در این مورد به کار می‌برد و بیان می‌کند که آنها به‌طور روزافزونی به رشد خود ادامه می‌دهند. روابط تجاری از طریق توافقنامه‌های متعدد دوجانبه یا منطقه‌ای که با هم همپوشانی دارند، کنترل و مدیریت می‌شوند که بسیاری اوقات استانداردهای زیست‌محیطی و اجتماعی را قربانی می‌کنند. مطلوب‌ترین حالت، تلاش در راستای رسیدن به یک رژیم جدید جهانی فرض می‌شود، اگرچه به احتمال قوی این امر در نتیجه از هم‌پاشیدگی بیشتر مناطقی که جامانده‌اند و حتی ادغام بهتر ملل صنعتی و کشورهای درحال ظهور بزرگ، که درحال حاضر به طرز نزدیکی به هم پیوسته‌اند، به وقوع می‌پیوندد. نه‌تنها اختلافات اجتماعی-اقتصادی عمده، بلکه درگیری‌های مسلحانه، فجایع زیست‌محیطی و کمبود منابع در خدمت تشدید مهاجرت هم در کشورهای جنوب و هم بین مناطق فقیر و غنی جهان قرار دارد. مسأله انرژی عمیقاً با اقتصاد جهانی در پیوند است. توسعه اقتصادی بدون تأمین انرژی امن، بدون اصطکاک و اختلاف و در نهایت مقرون به صرفه غیرقابل تصور است. دسترسی به انرژی یکی از عوامل بنیادی عدالت جهانی است. هرچند، سیاست انرژی تاحد زیادی پس از دو شوک نفتی دهه ۱۹۷۰، از دستورکار سیاسی خارج شده است، رشد تقاضا برای انرژی در کشورهای درحال ظهور و تلاش‌های سیاسی برای ابزاری ساختن منابع انرژی، اکنون موجب درگرفتن بحث و مناظراتی در امنیت انرژی شده‌اند. وضعیت اقلیمی و محیط زیست، به‌نوبه خود باید به عنوان مسائل بلندمدت و پیچیده در نظر گرفته شوند که دامنه آن نه‌تنها به بخش انرژی بلکه عمیقاً به سایر حوزه‌ها - شامل سیاست امنیتی و تکنولوژی، همچنین سیاست فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی - کشیده شده است. شمار زیادی از بازیگران دولتی، غیردولتی و خصوصی در آینده درگیر سیاست اقلیمی و محیط‌زیستی می‌شوند که میدان آزمایشی برای بسط و توسعه اشکال کارآمد و عادلانه حکمرانی جهانی محسوب می‌شود. در سال‌های پیش رو، مبرم‌ترین معضلات زیست‌محیطی عملاً بدون استفاده گسترده از تکنولوژی حل نخواهد شد و دسترسی به تکنولوژی، برای مثال شبکه‌های پهن باند، برای توسعه اقتصادی و اجتماعی حیاتی خواهد بود. اما نتایج فناوری‌سازی بیشتر، دو سویه است: جامعه باید کنترل پیشگیرانه‌ای را بر حوزه‌های حساس فناوری اعمال کند و محدودیت‌های سیاسی در مورد آنچه که به لحاظ فناوری امکان‌پذیر است، تعریف کند. گسترش فناوری‌های پرمخاطره، به‌رغم آنکه ممکن است از نوآوری

تکنولوژیکی به عنوان ابزاری جهت کاهش آستانه مداخله نظامی بهره گرفته شود، امروزه معضلاتی پیرامون سیاست امنیتی ایجاد می‌کند. چگونه ما با تروریسم، خلع سلاح و مشکلات مربوط به دولت‌های ورشکسته یا در حال ورشکستگی مواجه می‌شویم که در بالاترین سطح دستور کار جهانی قرار دارند؟ هیچ کدام از این چالش‌ها را نمی‌توان به‌طور مؤثری از طریق ابزار نظامی صرف حل نمود، در واقع مولفه نظامی در هر کدام از این موارد نقش محدود و اندکی ایفا می‌کند. به احتمال زیاد رویکردهای نویدبخش در میان مدت: دیپلماسی، همکاری، و رژیم‌های جهانی در مورد خلع سلاح، سرویس‌های جاسوسی و پلیسی، فعالیت‌های اطلاعاتی و آموزشی، و سیاست‌های اجتماعی تا آنجایی که به تروریسم مربوط می‌شوند؛ و مدیریت پیشگیری از منازعه و دولت‌سازی پایدار هنگام درگرفتن منازعات منطقه‌ای، خواهد بود. اما یکی از عوامل کلیدی در تعیین موفقیت یا شکست در این حوزه‌های بنیادی دستور کار جهانی، توانایی ما در انطباق دولت-ملت مدرن با این شرایط جدید، توسعه و تحکیم بیشتر دولت‌های دموکراتیک در کشورهای در حال توسعه و ایجاد مجموعه‌ای از ساختارهای کارآمد و پایدار منطقه‌ای و جهانی است.

البته این مسأله می‌تواند به گونه‌ای متفاوت رقم بخورد. در سال ۲۰۲۰ در چه جهانی زندگی می‌کنیم، چنانچه - به‌طور کلی - سرمایه، بحران، همکاری و فرهنگ بدل به عوامل کلیدی تعیین سرنوشت جهان شوند؟ آیا با جهان مایکروسافت سروکار خواهیم داشت (سناریوی اول)، که اصل بازار را احیا می‌کند و استیلای سیاسی و اقتصادی بلوک غرب، ایالات متحده و اتحادیه اروپا و سلسله مراتب سنتی آنها را استحکام می‌بخشد؟ آیا این امر اهمیت حکمرانی جهانی را تقلیل داده و مسائل اجتماعی مربوط به عدالت جهانی را نادیده می‌گیرد؟ یا خودمان را در احاطه دیوارهای آتش می‌یابیم (سناریوی دوم)؟ که نمایان‌گر از دست رفتن فرصت جهانی شدنی فراگیر، دموکراتیک و اجتماعی است و در جهان قطبی شده، آرمان دهکده جهانی به‌سان خانه‌ای پوشالی، ویران خواهد شد. از هنگامی که در اتحادیه اروپا به جهت‌گیری سیاسی با بار امنیتی بیشتر رسیدیم، در خط مقدم منازعات متعدد، در جهانی تعریف شده با موانع و مرزها و توهمات پرطمطراقی پیرامون سیستم‌های ضد نفوذ ایستاده‌ایم، که یک بار دیگر جهان را به حوزه‌های نفوذ تقسیم می‌کنند و شکاکانه‌تر و کم‌تر همکاری‌جویانه هستند. در جهان دیوارهای آتش ۲۰۲۰، اسم رمز حکومت بدون حکمرانی خواهد بود. گزینه لینوکس (سناریوی سوم) به هیچ وجه جهان ایده‌آلی نیست، اما دست کم به‌لحاظ اجتماعی، شبکه‌ای دموکراتیک‌تر و از نظر سیاسی خلاقانه‌تر از آنچه در آغاز قرن بیست و یکم بود، به‌شمار می‌رود. سازمان‌های غیردولتی به هیچ وجه جایگزین توسعه دموکراتیک افکار عمومی آگاه نیستند، تبلیغات و گزافه‌گویی سیاسی که در خلال کارزارها شکل می‌گیرند، هنگامی که با تلاش‌های واقعی و ملموس به سمت تحقق و اجرا گام برمی‌دارند، به خاموشی می‌گرایند، و دولت‌های ملی همچنان مراکز واقعی قدرت به‌شمار می‌روند، اما در جهان لینوکس، فرایندهای سیاسی غیرمتمرکزتر و شفاف‌تر می‌شوند. آنهایی که در جهان لینوکس زندگی می‌کنند کاملاً آگاهند که جهان شکل شبکه‌ای به خود گرفته و آنها حس وابستگی متقابل دارند؛ بسیاری از آنها واجد حس وفاداری هستند - مثلاً به همسایگان خود کمتر از جوامع بین‌المللی حس وفاداری ندارند. این امر مبنای مناسبی برای تغییر و تحول گسترده در حکمرانی جهانی است.

بی‌شک، نمی‌توان آینده را پیش‌بینی کرد، اما می‌توان به شکل دادن آن یاری رساند. با نگاهی به سه سناریوی ما، وظیفه مهم و حیاتی روابط بین‌الملل در سال‌های پیش‌رو، ایجاد و تقویت اعتماد سیاسی و جلوگیری از نابودی اعتماد است. یکی

از راه‌های دستیابی به این مهم از طریق همگرایی است، بدون همگرایی بیشتر در اتحادیه اروپا، آلمان در نائل آمدن به بیشتر اهداف سیاست خارجی‌اش ناتوان خواهد بود. اروپا باید کار کند! و در یک معنای دوگانه، براساس ساختارهای دموکراتیک و مؤثر و از طریق ابتکارات سیاسی اروپایی به‌طور اساسی برای حل مشکلات اجتماعی آماده شود. اما همچنین ایجاد اعتماد، ابزاری است برای بنای پل‌ها بدون خلق اختلافات جدید، توسعه منافع عامه به جای خدمت به منافع خواص، چه مذهبی، قومی، یا اقتصادی، توسعه دموکراسی اجتماعی، اهتمام بیشتر به پیشگیری، اقدام مدنی استراتژی‌های واکنشی و سرانجام مناظرات سیاسی به جای کارشکنی سیاسی. نیاز روزافزونی به توجیه تصمیمات سیاست خارجی وجود دارد، بنابراین دلیل اندکی برای نگرانی وجود دارد، چراکه فرصتی برای استفاده از شبکه بهبودیافته تحلیل سیاسی، مناظره سیاسی، و کنش سیاسی برای رسیدن به پاسخ‌های جدید و برای تأمین امنیت و حمایت پایدار از سیاست خارجی در جامعه فراهم خواهد شد.

جان مینارد کینز در این جمله مشهور در بلندمدت همه ما مرده‌ایم، تنوع گیج‌کننده پیش‌بینی‌های اقتصادی را مورد ملاحظه قرار می‌دهد. با این حال، دست یاری دادن برای شکل‌دهی به رویدادهای جهانی جهت سرعت بخشیدن به ساخت یک نظم جهانی عادلانه و مسالمت‌آمیز، بسیار با ارزش است.

برای مطالعه و دریافت متن کامل این مقاله، روی لینک زیر کلیک کنید.